

## حوزه‌شناسی بحث ولایت فقیه

دریافت: ۸۸/۲/۶ تأیید: ۸۸/۱۰/۲۴ سیدمحمدمسعود معصومی\*

### چکیده

برخی بحث ولایت فقیه را بحثی کلامی و برخی آن را فقهی و گروهی دیگر آن را کلامی- فقهی می‌دانند و هر یک نیز برای اثبات نظر خود ادله‌ای را بیان می‌کنند. در این نوشتار پس از بیان ثمرات فقهی یا کلامی بودن این بحث و بررسی آن ثمرات، معلوم خواهد شد که اساساً طرح این مسأله که بحث ولایت فقیه، بحثی کلامی است یا فقهی، انحرافی می‌باشد و ثمری ندارد؛ چرا که بحث ولایت فقیه، هم می‌تواند در علم کلام مورد بحث قرار گیرد و هم در علم فقه، با این تفاوت که در علم کلام، چون تنها درباره فعل خداوند بحث می‌شود، به سؤالاتی از بحث ولایت فقیه پاسخ داده می‌شود که مربوط به فعل خداوند باشد. در عین حال که در علم فقه به سؤالی از بحث ولایت فقیه که مربوط به حکم افعال انسانها است، پاسخ داده می‌شود.

### واژگان کلیدی

ولایت فقیه، امامت، حوزه‌شناسی، کلام، فقه

\* محقق حوزه علمیه و استادیار دانشگاه شهید بهشتی.

## مقدمه

یکی از مسائلی که در خصوص بحث ولایت فقیه مطرح می‌باشد این است که این بحث در چه حوزه‌ای از مباحث اسلامی مطرح می‌شود؟ آیا بحث ولایت فقیه، بحثی کلامی است که باید در علم کلام بدان پرداخته شود؟ یا بحثی فقهی بوده و فقها باید آن را در میان فروع فقهی مطرح نمایند؟

تعیین حوزه بحث ولایت فقیه، علاوه بر اینکه جایگاه آن را در معارف دینی روشن می‌سازد، می‌تواند در شناخت مبانی و پایه‌های اصلی بحث نیز مفید باشد. در عین حال، کلامی یا فقهی بودن آن ممکن است، دارای ثمرات علمی و عملی مختلفی باشد که دانستن آنها از اهمیت قابل توجهی برخوردار است. بدین سبب، پرداختن به تعیین جایگاه بحث برای شناختن حوزه‌ای که باید این بحث را از آن آغاز نمود، امری لازم و ضروری است. خلاصه اینکه برخی، بحث ولایت و امامت جامعه را بحثی کلامی و برخی آن را فقهی و گروهی دیگر آن را کلامی- فقهی می‌دانند و هر یک نیز برای اثبات نظر خود ادله‌ای را بیان می‌کنند.

در این مقاله به بیان ثمرات فقهی یا کلامی بودن بحث، نقد این ثمرات و طرح این نکته که این بحث - کلامی یا فقهی بودن مسأله ولایت فقیه- انحرافی است و در نتیجه اینکه بحث ولایت فقیه می‌تواند هم در کلام و هم در فقه مورد بررسی قرار گیرد، می‌پردازیم. آنچه در این نوشتار مورد توجه قرار گرفته است، گردآوری و بررسی کلیه ثمراتی می‌باشد که برای آن شمرده شده است. همچنین سعی شده است با دقت در این اقوال به نقاط ضعف هر یک از آنها اشاره گردد.

قبل از پرداختن به بحث، بیان چند نکته، لازم و ضروری است که عبارتند از:

۱- با توجه به اینکه در هر علمی پیرامون موضوع خاصی بحث می‌شود، آنچه که موجب می‌گردد مسأله‌ای در حوزه علم خاصی مطرح گردد، وحدت موضوع آنها است. به تعبیر دیگر، هر علمی متکفل بررسی موضوعی خاص و مسائلی که مستقیماً به آن مربوط است می‌باشد و متکفل بحث درباره موضوعات دیگر نیست؛ یعنی لازم نیست یک مطلب را از همه جهات آن مورد بررسی قرار دهد. همین امر، موجب تمایز علوم از یکدیگر شده است. در نتیجه هر علمی عهده‌دار پاسخ به سؤالات خاصی درباره موضوع خود است. بنابراین، اگر بخواهیم بدانیم یک مسأله در چه علمی مورد بررسی

قرار می‌گیرد، ابتدا باید بدانیم موضوع آن مسأله چیست و از چه جهتی لازم است درباره آن بحث شود و باید به چه نوع سؤالاتی پیرامون آن مسأله پاسخ بگوییم.

۲- یک مسأله، ممکن است از جهات مختلف مورد بررسی قرار گیرد و از هر جهت، علمی خاص متکفل بحث از آن باشد. به‌طور مثال، باید انسان از جهت جسمی در علم پزشکی مورد بررسی قرار گیرد و از جهت فضایل و رذایل اخلاقی در علم اخلاق، از نظر شناخت معارف در معرفت‌شناسی، از نظر اعتقادات در علم کلام و از حیث تطابق افعالش با احکام شرعی در علم فقه مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد. بنابراین، هر شاخه‌ای از علوم، متکفل پاسخگویی به سؤالاتی است که ممکن است شاخه دیگر، اساساً برای آن پاسخی نداشته باشد. با این حال، چنانچه بحثی علمی از یک جهت، داخل در علم خاصی باشد، به هیچ وجه نمی‌توان نتیجه گرفت که از جهات دیگر داخل در موضوع علم دیگر نباشد.

۳- شیوه خاصی از استدلال، تعیین‌کننده کلامی یا غیر کلامی بودن این مسأله نیست؛ زیرا هر علم متناسب با رسالت‌ها و نوع مخاطبین خود باید مسائل مربوط به موضوع خود را بررسی نموده و مطالب صحیح یا سقیم در آن را برای مخاطب اثبات نماید. بنابراین، عقلی بودن طریق استدلال و یا نقلی بودن ادله، به هیچ وجه دلیل بر کلامی یا غیر کلامی بودن مسأله نیست؛ زیرا همان‌گونه که در نکته اول ذکر شد، تمایز علوم و در نتیجه تمایز مسائل آنها از یکدیگر به تغایر موضوع آنها بستگی دارد و شیوه بحث خصوصاً با توجه به اینکه شیوه‌های گوناگون در علوم مختلف، مورد استفاده قرار می‌گیرند، تعیین‌کننده حوزه یک بحث نیست. بنابراین، نمی‌توان با تعیین شیوه یک بحث مشخص کرد که آن بحث در چه علمی قرار دارد. به‌طور مثال در بسیاری از علوم از شیوه استدلال عقلی استفاده می‌شود؛ مانند فلسفه، کلام، فقه و بسیاری از شاخه‌های علوم انسانی؛ همان‌گونه که در شیوه تمسک به نقل نیز چنین امری مشاهده می‌گردد و در بسیاری از علوم می‌توان از روش استدلال نقلی برای حل مسائل آن علوم بهره برد. در علمومی نیز علاوه بر استفاده از ادله عقلی، از ادله نقلی نیز استفاده می‌شود و حتی ممکن است از روشهای دیگری همچون استقراء و ... نیز استفاده گردد.

البته ممکن است در برخی از مسائل نتوان از شیوه استدلالی خاصی استفاده کرد و این به جهت عدم امکان اثبات آن مطلب از آن شیوه برای مخاطب است، نه به جهت

موضوع آن علم؛ مثلاً برای اثبات وجود خداوند نمی‌توان از ادله نقلی استفاده کرد؛ زیرا عقلاً زمانی می‌توان به ادله نقلی تمسک کرد و مطلبی را برای مخاطب ثابت کرد که او اعتقاد به وجود خداوند و حجیت نقل داشته باشد. به همین دلیل در علم کلام، پس از فارغ‌شدن از اثبات وجود خداوند، می‌توان برای اثبات مسائل دیگر کلامی که بر آن مترتب است، به نقل نیز تمسک کرد؛ همان‌گونه که در مباحث امامت و معاد بدان تمسک شده است.

در همین راستا، یکی از اندیشمندان می‌نویسد: «برخی تصور کرده‌اند که امتیاز علمی مانند کلام و فقه، بستگی به نوع دلیلی دارد که در آنها جاری می‌شود؛ یعنی هر مسأله‌ای که دلیل عقلی بر آن اقامه می‌شود، آن مسأله کلامی است و هر مسأله‌ای که دلیل عقلی بر آن نباشد، بلکه دلیل نقلی باشد، آن مسأله فقهی است. این تقسیم، تصویر درستی نیست؛ زیرا ممکن است برهان عقلی، هم بر مسأله‌ای کلامی اقامه شود و هم بر مسأله‌ای فقهی؛ یعنی حاکم در یک مسأله فقهی، فقط عقل و دلیل عقلی باشد؛... به همین دلیل، صرف عقلی بودن دلیل، مسأله‌ای را کلامی یا فلسفی نمی‌گرداند. به‌عنوان مثال دو مسأله «عدل الهی» و «عدل انسانی» هر دو عقلی‌اند و عقل، مستقلاً حکم به وجوب عدل خداوند و به وجوب عدل انسان می‌کند، لیکن یکی از این دو مسأله، فلسفی یا کلامی و مسأله دیگر، فقهی است؛ زیرا «وجوب» در عدل الهی، به معنای «هستی ضروری» است و معنایش «الله عادل بالضروره» می‌باشد؛ یعنی خداوند ضرورتاً عادل است، ولی در عدل انسانی «وجوب» به معنای تکلیف فقهی است و معنایش «یجب علی الانسان ان یکون عادلاً» می‌باشد (جوادی آملی، ۱۳۷۸: ۱۴۱-۱۴۲).

۴- نتایج حاصل از استدلال در یک مسأله نمی‌تواند تعیین‌کننده جایگاه آن مسأله در علم خاصی باشد. به تعبیر دیگر، اگر درباره وحدت واجب‌الوجود، استدلالی اقامه شود، قطعاً بحثی کلامی صورت گرفته است؛ همان‌گونه که اگر در استدلالی، ظلم از ساحت ربوبی خداوند نفی شود، باز هم بحثی کلامی صورت گرفته است. بنابراین، نمی‌توانیم بحث ظلم برای خداوند را از آن جهت که آن را از واجب تعالی ممتنع می‌دانیم، بحثی خارج از علم کلام تلقی کنیم. از این رو، حتی اگر کسی ثابت کند که خداوند برای فقیه، ولایتی را جعل نکرده است، در واقع در حوزه بحث کلام واقع شده است و اثبات یا عدم اثبات آن، جایگاه آن را تغییر نمی‌دهد.

۵- موضوع علم کلام اگر چه نزد متکلمین با اختلافات مختصری تعریف شده است، اما برخی موضوع آن را خداوند متعال و اوصاف و افعال او دانسته‌اند و در نتیجه در تعریف علم کلام گفته‌اند: «علمی که درباره خداوند سبحان و اوصاف و افعال او بحث می‌کند» (جوادی آملی، ۱۳۷۵: ۱۳۴).

برخی دیگر، آنچه به عقاید دینی مربوط می‌شود را موضوع علم کلام دانسته‌اند و در تعریف علم کلام گفته‌اند: «علمی که با آن، توان اثبات عقاید دینی به واسطه ادله و رفع شبهات از آن فراهم می‌گردد» (ایچی، ۱۴۱۲، ج ۱: ۳۴-۳۵). تعابیر دیگری نیز با همین مضمون، وجود دارد (فیاض لاهیجی، بی تا، ج ۱: ۵).

در تمام این تعاریف‌ها یک امر به صورت مشترک وجود دارد و آن این است که علم کلام، عهده‌دار بحث از اصلی‌ترین عقاید دینی است که در آن وجود خداوند، اوصاف و افعال او همچون توحید، عدل، معاد، سلب اوصاف سلویه از او و نیز نبوت و امامت و مسائل پیرامون آنها بحث می‌شود. در واقع علم کلام می‌کوشد تا نخست به این سؤال اساسی در عقاید پاسخ بگوید که آیا خداوندی وجود دارد یا نه و سپس با پاسخ‌دادن به سؤالاتی پیرامون اوصاف و افعال او، عقاید مخاطبین خود را سامان دهد تا در نهایت بر اساس این عقاید، حجیت یا عدم حجیت قول خداوند متعال و نبی گرامی و ائمه معصومین ثابت گردد. به تعبیر بهتر، مباحث علم کلام، بخشی از مباحث عقل نظری است.

۶- موضوع علم فقه نیز به اتفاق نظر فقها، عبارت است از احکام شرعی افعال مکلفین. بنا بر این تعریف، علم فقه، علمی است که فقیه می‌تواند به واسطه آن، احکام شرعی افعال عباد را از ادله شرعی آن بشناسد و مکلفین را با وظایف شرعی خود آشنا سازد. در واقع می‌توان گفت که علم فقه، متکفل پاسخ به سؤالاتی پیرامون احکام شرعی و باید و نبایدهای آن درباره افعال انسانهاست. به تعبیر دیگر، مباحث علم فقه، بخشی از مباحث عقل عملی به‌شمار می‌آید و از آنجا که لزوم تبعیت از احکام شرعی، متوقف بر اعتقاد به وجود خداوند و حجیت ادله نقلی است، در نتیجه، علم فقه، همواره پس از علم کلام واقع خواهد شد؛ زیرا تا مخاطب در علم کلام به وجود خداوند و لزوم تبعیت از او معتقد نشود، الزام او به باید و نبایدهای شرعی، منطقی نیست. با این توضیح، رابطه علم کلام و علم فقه نیز روشن می‌گردد؛ چرا که کلام، پایه‌های حجیت دستورات شرعی را در علم فقه برای مکلف محکم می‌سازد. البته نباید از نظر دور

داشت که ممکن است گاه در مقام اثبات، فقیه با شناخت تکالیفی برای انسانها به مسأله‌ای در علم کلام پی ببرد. به‌طور مثال، ممکن است فقیه در فقه با پی‌بردن بر این نکته که بر فقیه جامع‌الشرائط واجب است که مدیریت مردم را برعهده بگیرد و بر مردم نیز واجب است از فرامین او اطاعت کنند، کشف کند که خداوند برای فقیه ولایتی جعل کرده است. این مضمون یکی از مسائل کلام می‌باشد که مربوط به فعل خداوند است، اما این به آن معنا نیست که کلام در حوزه فقه، دخالت کرده و سؤالات مربوط به آن را پاسخ می‌دهد و یا فقه در حوزه کلام وارد شده است.

اینک با توجه به نکات گفته شده، این سؤال مطرح می‌شود که آیا اساساً فقهی بودن یا کلامی بودن بحث ولایت فقیه ثمره‌ای دارد یا خیر؟ و اگر دارد، چه ثمراتی بر آن مترتب است و چرا برخی بر کلامی بودن و یا فقهی بودن این بحث پافشاری می‌کنند؟

### ثمرات کلامی یا فقهی بودن بحث ولایت فقیه

در این رابطه، ثمراتی برای کلامی یا فقهی بودن این بحث برشمرده‌اند که در ادامه به بارزترین آنها اشاره می‌شود:

۱- اگر بحث ولایت فقیه، کلامی باشد باید برای استدلال بر آن از ادله عقلی استفاده کرد؛ زیرا نمی‌توان در مباحث کلامی از ادله نقلی استفاده کرد، اما در فقه استفاده از ادله نقلی ممکن است. از این‌رو، اگر بحث ولایت فقیه، بحثی کلامی باشد، از احکام عقلی و اگر فقهی باشد از احکام شرعی تبعیدی است (کدیور، ۱۳۷۷: ۲۳۵).

۲- اگر بحثی، کلامی باشد، قابل تقلید نیست و هر کسی باید درباره آن تحقیق کرده، بدان یقین پیدا کند. اما اگر بحثی فقهی باشد، در این صورت می‌توان آن را از مجتهدی تقلید کرد؛ زیرا در علم کلام، اعتقادات ثابت می‌شود. لذا در این‌گونه امور تقلید جایز نیست، به خلاف فقه که می‌توان در مسائل آن تقلید کرد (همان).

۳- از آنجا که مباحث کلامی، مبتنی بر پیش‌فرضهای دینی خاصی نیست و در واقع اصول دین در این حوزه اثبات می‌گردد، در نتیجه معارف در آن با ادله برون‌دینی اثبات می‌گردد، نه با ادله درون‌دینی. بنابراین، چنانچه بحث ولایت فقیه را کلامی بدانیم، نباید از هیچ‌گونه پیش‌فرض دینی در طریق استدلال به آن استفاده شود و در واقع یک بحث برون‌دینی خواهد بود. بر خلاف اینکه اگر بحث ولایت فقیه فقهی باشد، در این صورت می‌توان در طریق اثبات آن از ادله درون‌دینی بهره برد (شفیعی، ۱۳۷۶، ش ۶: ۲۷).

۴- اگر بحث ولایت فقیه، بحثی کلامی باشد و ادله امامت بدان دلالت کند، هیچ فقیهی نمی‌تواند با آن مخالفت کند، اما اگر بحثی فقهی باشد، ممکن است مجتهدین بر اساس اختلاف در مبانی اجتهادی خود با آن مخالفت نمایند و در این رابطه، دارای نظرات مختلفی باشند (همان).

۵- برخی یکی دیگر از ثمرات کلامی یا فقهی بودن ولایت فقیه را چنین مطرح کرده‌اند که چنانچه ولایت فقیه بحثی کلامی باشد، باید قائل به نظریه «انتصاب ولی فقیه» شد و اگر فقهی باشد و گفته شود که خداوند چنین ولایتی را برای فقیه جعل نکرده است، باید به نظریه «انتخاب ولی فقیه» معتقد شد (کربلایی پازوکی، ۱۳۸۲، ش ۳۵؛ سروش، ۱۳۷۲: ۴۹).

### نقد ثمرات مطرح شده

با دقت در آنچه گفته شد، به خوبی می‌توان دریافت که هیچ یک از ثمرات گفته شده صحیح نیست؛ بدین معنا که کلامی یا فقهی بودن بحث ولایت فقیه هیچ فرقی در هیچ یک از موارد ذکر شده ایجاد نخواهد کرد.

### نقد ثمره اول

گفته شد که در کلام، بر خلاف فقه از ادله عقلی استفاده می‌شود، اما با توجه به نکته سومی که در ابتدا گفته شد، روشهای استدلال نمی‌توانند تعیین‌کننده جایگاه یک مسأله در علوم باشند. بنابراین، عقلی یا نقلی بودن بحث ولایت فقیه نمی‌تواند آن را بحثی کلامی یا فقهی کند؛ زیرا اولاً: در کلام، علاوه بر ادله عقلی، از ادله نقلی نیز استفاده می‌شود (با همان توضیحی که گذشت). ثانیاً: شیوه عقل و نقل، دو شیوه استدلال بر گزاره‌های دینی است که در دیگر رشته‌های مربوط به دین؛ اعم از تفسیر، اخلاق و ... نیز به کار می‌روند. بنابراین، چگونه می‌توان آن را منحصر در علم کلام دانست. بنابراین، در فقه نیز، هم از ادله نقلی و هم از ادله عقلی استفاده می‌شود. از این رو، عقلی بودن استدلال نمی‌تواند دلیل بر کلامی بودن یا فقهی بودن آن به شمار آید. افزون بر آن، همان‌گونه که گفته شد، اگر در برخی گزاره‌های کلامی نمی‌توان از ادله نقلی استفاده کرد، به دلیل این است که نمی‌توان آن را برای مخاطب اثبات کرد و در واقع اثبات یک مطلب به دلیل نقل، نیازمند اثبات حجیت نقل قبل از آن است. لذا اگر

این حجیت تمام باشد، کلامی نیز می‌تواند به ادله نقلی تمسک کند؛ همان‌گونه که در بحث امامت به آن تمسک می‌کند. این در حالی است که برای اثبات ولایت فقیه، هم به ادله عقلی و هم به ادله نقلی تمسک شده است.

### نقد ثمره دوم

گفته شد که در صورت کلامی بودن ولایت فقیه، تقلید در آن راه ندارد. در حالی که اگر فقهی باشد، قابل تقلید است. باید گفت اولاً: همه آنچه که در فقه مورد بررسی قرار می‌گیرد، قابل تقلید نیست، مانند ضروریات دین، همچون وجوب نماز، وجوب روزه و ... بنابراین، ممکن است کسی بگوید بحث ولایت فقیه بحثی فقهی است، در عین حال قابل تقلید هم نیست؛ مثلاً آن را از باب امر به معروف و نهی از منکر لازم و ضروری بشمارد.

**ثانیاً:** تقلید کردن در فقه به معنای بی‌دلیل به چیزی ملتزم شدن نیست؛ چرا که تقلید در فقه با پشتوانه یک حکم عقلی جازم، مستدل می‌گردد که عبارت است از حکم عقلی «لزوم رجوع غیر متخصص به متخصص». بنابراین، هم گزاره‌های کلامی، مبتنی بر دلیل و استدلال هستند و مکلف موظف است به دنبال آنها برود و هم در گزاره‌های فقهی، مکلف موظف است با استدلال، تکلیف خود را شناسایی کند. با این تفاوت که در فقه، اثبات مطالب برای غیر فقیه به واسطه حکم عقل، صورت می‌گیرد.

شاید بتوان گفت که نسبت شیوه استدلال در فقه و کلام، مثل نسبت شیوه استدلال مقلد و مرجع است و همان‌گونه که هم مرجع و هم مقلد، ملزم به انجام تحقیق و استدلال (با همان تفصیلی که گذشت) بر احکام شرعی هستند و باید به آن ملتزم شوند، در فقه نیز همه مکلفین ملزم به تحقیق، بررسی و استدلال هستند؛ اگر چه در تقلید، شیوه دستیابی به حکم شرعی، تمسک به حکم عقلی «لزوم رجوع غیر متخصص به متخصص» است.

البته نباید از نظر دور داشت که می‌پذیریم که مکلفین باید در علم کلام مستقیماً به اصول آنچه اثبات می‌شود، اعتقاد جازم داشته باشند، به خلاف فقه که لازم نیست همه مردم مستقیماً به اصل احکام، اعتقاد جازم داشته باشند؛ اما این مقدار تفاوت، چندان ثمری در کلامی یا فقهی بودن بحث ندارد؛ زیرا مکلف چه مستقیماً بدان اعتقاد جازم داشته باشد و چه از طریق تقلید بدان اعتقاد پیدا کند و خود را ملتزم به آن بداند، فرقی



با یکدیگر نخواهد داشت. بنابراین، همان‌گونه که گفته شد، نوع روش استدلال برای تعیین حوزه بحث، مسأله نیست و تنها تغایر در موضوع، حوزه بحث را متغیر می‌کند.

**ثالثاً:** همان‌گونه که خواهد آمد، مسأله ولایت فقیه از یک جنبه، کلامی و از جنبه دیگر فقهی است. در نتیجه هم در علم کلام و هم در علم فقه از ولایت فقیه سخن به میان می‌آید و هر یک نیز بر اساس ضوابط و قواعد خود، متکفل پاسخگویی به سؤلهایی هستند و هیچ‌گاه نمی‌توان مسائل فقهی را در علم کلام و یا مسائل کلامی را در فقه مطرح ساخت. بنابراین، اینکه گفته شد ولایت فقیه، اگر کلامی باشد، قابل تقلید نیست و اگر فقهی باشد، قابل تقلید است، باید سؤال شود که مراد چه سؤالی از ولایت فقیه است؛ یعنی چنانچه سؤال درباره اثبات این ولایت از ناحیه خداوند باشد، مربوط به علم کلام است و هیچ‌گاه فقهی نخواهد بود و چنانچه سؤال مربوط به افعال مکلفین باشد، مربوط به فقه می‌شود و هیچ‌گاه کلامی نخواهد بود. لذا هر یک، حکم خود را دارند. در نتیجه نباید حکم هر یک را به کل بحث ولایت فقیه تسری داد.

### نقد ثمره سوم

اینکه گفته شد که کلامی بودن ولایت فقیه، موجب برون‌دینی بودن آن و فقهی بودن آن موجب درون‌دینی بودن بحث ولایت فقیه خواهد بود نیز قابل پذیرش نیست؛ زیرا **اولاً:** چنانچه بتوان ولایت فقیه را با ادله عقلی اثبات کرد، در این صورت علاوه بر اینکه می‌تواند یک بحث برون‌دینی باشد، می‌تواند یک بحث درون‌دینی نیز باشد؛ چرا که ادله عقلی (مستقل) هم مباحث برون‌دینی و هم برخی مباحث درون‌دینی را اثبات می‌کنند. به همین دلیل، عقل را یکی از منابع فقهی قرار داده‌اند. به‌طور مثال در فقه، احکام افعالی که حسن و قبح آنها ذاتی است به‌وسیله عقل اثبات می‌گردد، اما هیچ‌گاه نمی‌توان این مسأله را یک مسأله اصولی پنداشت.

**ثانیاً:** تفاوت عمده در برون‌دینی بودن و یا درون‌دینی بودن یک بحث در این است که در مباحث برون‌دینی باید پایه‌های استدلال را بر اموری بنا کرد که مخاطب آنها را قبول داشته باشد و از آنجا که در مباحث برون‌دینی، مخاطب به باورهای دینی اعتقاد ندارد، لذا نمی‌توان از نقل برای استدلال بهره برد، بر خلاف مباحث درون‌دینی. اما باید توجه داشت که این‌گونه نیست که تمام مسائل علم کلام، برون‌دینی باشد؛ یعنی تمام مسائل

علم کلام با ادله عقلی اثبات گردد؛ زیرا در علم کلام می‌توان از نقل هم استفاده کرد؛ یعنی در مواردی که باید برای اثبات مسأله‌ای از نقل استفاده کرد، گوینده باید ابتدا با ادله عقلی پایه‌ها و مبانی حجیت نقل را به اثبات برساند، سپس با استفاده از نتایج حاصله، به نقل تمسک نماید. به همین دلیل در مباحث کلامی، قبل از هر چیز با ادله عقلی، وجود خداوند اثبات می‌گردد و سپس بر همین اساس، نبوت، امامت و ... اثبات می‌گردد. به همین دلیل است که می‌توان در اثبات معاد از ادله نقلی نیز بهره برد. اما این مسأله، هیچ‌گاه بحث معاد را فقهی و یا درون‌دینی نخواهد کرد. بنابراین، چنانچه از ادله عقلی برای اثبات ولایت فقیه استفاده شود، این بحث می‌تواند یک بحث برون‌دینی تلقی شود و چنانچه از ادله نقلی استفاده شود می‌تواند یک بحث درون‌دینی باشد، اما اینکه با چه روشی - درون‌دینی یا برون‌دینی - برای اثبات ولایت فقیه استدلال می‌شود، نمی‌تواند خدشه‌ای در اصل آن ایجاد نماید. پس می‌توان نتیجه گرفت که ادله عقلی دارای دو کاربرد اساسی هستند؛ گاهی دلیل عقلی، مستقیماً مطلبی در موضوعات کلامی را اثبات می‌کند؛ مثلاً ثابت می‌کند که خدایی وجود دارد و گاهی نیز در طریق اثبات حکم شرعی قرار می‌گیرد؛ یعنی ابتدا مبانی حجیت نقل را ثابت می‌کند که از آن طریق می‌توان به حکم شرعی از طریق نقل استدلال کرد و یا ملازماتی را اثبات می‌کند که می‌تواند احکام شرعی را نتیجه دهد. البته این مطلب، منحصر در موارد مذکور نیست؛ زیرا گاهی ولایت فقیه نیز یکی از مطالبی است که عقل به صورت مستقل و مستقیم آن را اثبات می‌کند که اصطلاحاً به این نوع استدلال، برون‌دینی گفته می‌شود و گاهی پس از اثبات مبانی حجیت نقل، می‌توان به واسطه ادله نقلی بدان استدلال نمود که در این صورت، اصطلاحاً بحثی درون‌دینی خواهد بود.

البته این ثمره در واقع بیان دیگر ثمره اول است. بنابراین، همه اشکالاتی که در ثمره اول گفته شد در این ثمره نیز جاری است.

#### نقد ثمره چهارم

گفته شد که چنانچه بحث ولایت فقیه، بحثی کلامی باشد، همه باید بدان اعتقاد جازم داشته باشند و اگر فقهی باشد، فقها می‌توانند در آن اختلاف کنند. در این مورد باید گفت که این ثمره نیز در مسأله جاری نیست؛ زیرا اولاً: همان‌گونه که گفته شد، این‌گونه نیست که همه مسائلی که در فقه مورد بررسی قرار می‌گیرند،

قابل اختلاف باشند؛ چرا که بسیاری از احکام فقهی از ضروریات به‌شمار می‌آیند. همچنین برخی دیگر نیز که دارای ادله واضح و صحیح هستند و یا متکی بر اجماع بوده و یا حتی برخی از احکام شرعی که مبتنی بر ادله عقلی غیر قابل خدشه هستند و یا قواعد فقهی که فقها در آن اختلاف ندارند، همچون اصل برائت و ... همگی از مباحثی هستند که هرگونه اختلاف نظر در آنها، حکایت از عدم تخصص گوینده آنها دارد. از سوی دیگر، این‌گونه نیست که هر مسأله‌ای که کلامی باشد، همه باید بدان اعتقاد جازم داشته باشند، اگر چه برخی از مطالب کلامی همچون اعتقاد به اصول دین از مواردی است که اختلاف‌پذیر نیست.

بنابراین، همان‌گونه که ملاحظه می‌شود صرف اینکه مسأله‌ای کلامی باشد، دلیل بر آن نیست که غیر قابل اختلاف است و یا اگر فقهی باشد قابل اختلاف است.

### نقد ثمره پنجم

همان‌طور که بیان شد، عده‌ای یکی دیگر از ثمرات کلامی یا فقهی بودن بحث ولایت فقیه را چنین مطرح کرده‌اند که چنانچه بحث ولایت فقیه، بحثی کلامی باشد، باید قائل به نظریه «انتصاب ولی فقیه» شد و اگر این بحث فقهی باشد و گفته شود که خداوند چنین ولایتی را برای فقیه جعل نکرده است، باید به نظریه «انتخاب ولی فقیه» معتقد شد (کربلایی پازوکی، ۱۳۸۲، ش ۳۵؛ سروش، ۱۳۷۲: ۴۹). حال آنکه با توجه به آنچه که پیش از این گفته شد، با کمی دقت به‌خوبی می‌توان فهمید که معنای کلامی بودن یک بحث این نیست که در آن اثبات شود که مثلاً خداوند چنین حقی را جعل کرده است؛ بلکه حتی اگر ثابت کنیم که خداوند چنین حقی را در زمان غیبت به فقهای جامع‌الشرایط اعطا نکرده است، باز هم بحثی کلامی مطرح شده است. بنابراین، هر مسأله‌ای که در علوم مختلف مورد بحث قرار می‌گیرد، چنانچه از حیث اینکه فعل خداوند است به آن پردازیم، بحثی کلامی مطرح شده است، خواه قائل به ارتباط آن با خداوند باشیم و خواه آن را از ذات ربوبی نفی کنیم.

### جایگاه کلامی و فقهی ولایت فقیه

با توجه به آنچه گفته شد و با دقت نظر در موضوع علم کلام و علم فقه درمی‌یابیم که اولاً: حوزه مباحث علم کلام به‌طور کلی با حوزه مباحث فقهی متفاوت است؛

به گونه‌ای که علم کلام، متکفل پاسخ به سؤالات خاصی است که علم فقه درباره آنها هیچ گونه موضع‌گیری‌ای ندارد؛ همان گونه که فقه نیز به سؤالاتی پاسخ می‌دهد که کلام، مسؤل پاسخ به آنها نیست. به تعبیر دیگر، هر علمی نسبت به یک مسأله، سؤالات مخصوص به خود را دارد که علوم دیگر هیچ گونه پاسخی برای آن سؤال ندارند.

بنابراین، طرح این بحث که ولایت فقیه الزاماً بحثی کلامی یا فقهی است، امری بی‌اساس می‌باشد. منظور این است که حال که هر علمی درباره موضوع خاصی بحث می‌کند و به سؤالات خاصی پاسخ می‌دهد، پس نمی‌توان بحث ولایت فقیه را منحصرأ داخل در یک علم دانست؛ چرا که می‌تواند از جهتی داخل در علمی و از جهت دیگر داخل در علم دیگر باشد؛ چه اینکه می‌تواند از جهتی کلامی و از جهت دیگر فقهی باشد. بنابراین، اگر ولایت فقیه در علم کلام مورد بحث قرار بگیرد، لزوم جعل ولایت برای فقیه از ناحیه خداوند متعال، مورد بررسی قرار می‌گیرد. در این صورت بحث کلامی است، خواه به این نتیجه برسیم که خداوند چنین جعلی کرده باشد و یا چنین جعلی نکرده باشد. در هر صورت هم در کلام و هم در فقه می‌شود از ولایت فقیه بحث کرد.

برخی<sup>۱</sup> با عدم توجه به آنچه موجب ورود یک بحث در علمی خاص می‌شود، برای اثبات اینکه بحث ولایت فقیه، بحثی کلامی نیست، به عدم طرح آن از سوی متکلمین، تمسک جست‌ه‌اند و حال آنکه طرح یا عدم طرح این مسأله، دلیل بر کلامی یا غیر کلامی بودن آن نیست. به همین سبب، هر کسی بحثی پیرامون اثبات ولایت از ناحیه خداوند برای فقیه مطرح کند، عملاً بحثی کلامی را در پیش گرفته است؛ زیرا این بحث مربوط به فعل خداوند است، خواه این بحث توسط فقها صورت گرفته باشد و خواه از سوی متکلمین.

به همین ترتیب چنانچه بحث ولایت فقیه را از جنبه فقهی آن مورد توجه قرار دهیم به سؤالاتی نظیر اینکه آیا بر فقیه واجب است اعمال ولایت نماید؟ حدود اختیارات او چیست؟ آیا بر مکلفین واجب است از فرامین او اطاعت کنند و...؟ این گونه پاسخ داده خواهد شد که چون این سؤالات درباره احکام افعال مکلفین است، صرفاً فقهی است؛ هر چند پاسخ‌دادن به این سؤالات در فقه، ما را از طرح آن در علم کلام، مستغنی نمی‌سازد. بنابراین، هر یک از حوزه‌های کلام و فقه، متکفل پاسخ‌گویی به سؤالاتی خاص خود

در موضوع ولایت فقیه هستند.<sup>۲</sup>

از آنجا که از نظر امامیه، بحث سرپرستی اجتماع و امامت امت قبل از هر چیز، بحثی کلامی است، امامت را یکی از اصول مذهب دانسته و آن را در ذیل ادله امامت عامه و یا خاصه در علم کلام به طور مبسوط مورد بررسی قرار داده‌اند. در حالی که از نظر اهل سنت، مسأله امامت و سرپرستی اجتماع به صورت بحثی فقهی مطرح شده است. به همین دلیل، اشاعره و معتزله، نظریه انتصاب فقیه توسط غیر خداوند را به عنوان یک بحث فقهی که درباره افعال مکلفین بحث می‌کند مطرح کرده‌اند. اما باید توجه داشت که اگر چه لزوم انتخاب سرپرست جامعه توسط مردم، مستلزم قائل شدن به عدم ثبوت انتصاب آن از سوی خداوند است، اما معنای این سخن آن نیست که چون مردم حاکم را انتخاب می‌کنند - و نه خداوند - پس بحث تعیین سرپرست از هر جهت بحثی فقهی است؛ زیرا بی‌تردید بحث از اینکه خداوند چنین ولایتی به فقیه داده است یا نه، یک بحث کلامی است؛ چرا که درباره فعل خداوند است و همان‌گونه که گفته شد هیچ‌گاه نتایج حاصله از طرح یک مسأله، تعیین‌کننده جایگاه آن در علم خاصی نیست، بلکه موضوع آن با صرف نظر از اثبات یا نفی آن، تعیین‌کننده حوزه آن بحث خواهد بود؛ اگر چه ممکن است بین دو مسأله در دو حوزه تلازم باشد، اما این به معنای خلط مسائل در حوزه‌ها نیست.

شاید بتوان نهج البلاغه را یکی از قدیمی‌ترین منابعی معرفی کرد که در آن، بحث امامت در حوزه مباحث کلامی مطرح شده است. این تلقی تا حدود قرن پنجم هجری مورد تردید کسی نبود تا اینکه محمد غزالی (متوفای ۵۰۵ هـ.ق) چنین گمان کرد که حوزه بحث امامت، فقه است و افرادی چون سیف‌الدین آمدی (متوفای ۵۵۱ هـ.ق) در کتاب «غایة المرام فی علم الکلام» (آمدی، ۱۳۹۱: ۳۶۳) و مؤلف «المواقف» و شارح آن میرسید شریف (الجرجانی، ۱۳۲۵: ۸: ۳۴۴) از وی پیروی نموده و بحث امامت و سرپرستی اجتماع را به عنوان یک بحث فقهی مطرح نمودند.

در عین حال افرادی چون ابن سینا، فارابی، علامه حلی، خواجه نصیرالدین طوسی و بسیاری از فقها، بحث امامت، ولایت و حاکمیت در عصر غیبت را بحثی کلامی دانسته و برای آن استدلال‌هایی مطرح ساخته‌اند. به همین جهت میرداماد در تعلیقه «کافی» آن را از افعال خداوند دانسته و نصب امام را بر خداوند واجب می‌داند، در نتیجه آن را بحثی کلامی می‌داند. وی می‌گوید: «و نصب من یأمر بالعدل و المعروف

من بعده واجب فی حکمة الله و رحمته» (میرداماد، ۱۳۸۶: ۲۰۳) و چنان جنبه کلامی بحث در نزد فقهای سلف بر جنبه فقهی آن ارجحیت داشته است که حتی برخی از نویسندگان گفته‌اند که یکی از دلایل اینکه ولایت فقیه در کتب فقهی در بابتی مستقل مورد بحث قرار نگرفته است، این بوده است که همگی آنان اساساً بحث ولایت فقیه را بحثی کلامی می‌دانستند، نه فقهی. بدین جهت، کتاب مستقلی را در فقه برای آن اختصاص نداده‌اند و تنها به بیان برخی از احکام و لوازم فقهی آن در ذیل کتب مختلف فقهی پرداخته‌اند. حتی در بررسی تطورات مباحث سیاسی در اسلام، دوره تکون سیاست در کلام را مقدم بر تکون آن در فقه دانسته‌اند و با تقسیم‌بندی سیر سیاست به چهار دوره، معتقدند که دوره اول، دوره تکون سیاست در کلام بود، سپس دوره تکون آن در فلسفه و فقه و به دنبال آن دوره بازگشت سیاست به جایگاه خود در علم کلام و اصول دین، شکل گرفته است.

حال اگر ولایت فقیه را از آن جنبه که ادامه امامت در عصر غیبت به‌شمار می‌آید مورد بررسی قرار دهیم، بدون شک بحثی کلامی را در پیش گرفته‌ایم. اما این مسأله به هیچ وجه، نافی نگرش فقهی به آن نیست؛ چرا که در عین حال می‌توان ولایت فقیه را از آن جهت که جعل آن از ناحیه خداوند، تکالیفی را برای انسانها؛ چه برای خود ولی و چه برای دیگر مکلفین ایجاد می‌کند، بحثی فقهی دانست. به همین علت است که از نظر شیعه، مسأله اثبات نبوت و امامت عامه و خاصه در علم کلام مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ زیرا انتصاب آنها از جانب خداوند و مربوط به فعل الله است. اما همین مسأله - نبوت و امامت - آنجا که مربوط به فعل مکلفین می‌شود در فقه مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ مثلاً گفته می‌شود چون در کلام اثبات شد که خداوند نبی و امام را منصوب کرد، پس بر نبی یا امام واجب است فلان مسؤلیت را بپذیرد و بر مردم نیز واجب است که از آنها اطاعت کنند و یا امثال این احکام که به فعل مکلفین مربوط می‌شود. بنابراین، هرگاه در رابطه با فعل مکلفین؛ اعم از نبی، امام، فقیه و یا مردم سخنی به میان می‌آید، در حوزه علم فقه بحث شده است. به همین دلیل، اگر چه از ثبوت نبوت در علم کلام بحث می‌شود، اما لزوم انجام رسالت و وجوب ابلاغ ولایت ولی از سوی نبی و لزوم سرپرستی فقیه در دوران غیبت و امثال آن، مباحثی فقهی به‌شمار می‌آیند. بنابراین، منحصردیدن بحث ولایت در کلام یا در فقه، در واقع نگاه کردن به بخشی

از مباحث ولایت فقیه خواهد بود. البته با همین ملاک می‌توان گفت که ولایت فقیه علاوه بر بعد کلامی و بعد فقهی، از ابعاد دیگری همچون بعد سیاسی، بعد عرفانی، اجتماعی، حقوقی و ... می‌تواند مورد دقت نظر قرار گیرد. بدون شک، فهم دقیق همه جنبه‌های ولایت فقیه، مستلزم عدم انحصار نگرش به آن از یک جنبه خاص خواهد بود. در نتیجه هم متکلمین، هم فقها، هم عارفان و... باید هر یک از منظر خود به بحث ولایت فقیه بنگرند. لذا مناقشه در اینکه بحث، تنها کلامی یا فقهی است، بی‌اساس و غیر منطقی به نظر می‌رسد.

با همین نگرش است که می‌توان بر کلیه مواردی که به‌عنوان ثمره کلامی بودن یا فقهی بودن بحث ولایت فقیه مطرح شده است خرده گرفت؛ زیرا علاوه بر آنکه اغلب آنها ثمره حقیقی این بحث نیست، در مواردی نیز خصوصیات برای بحث فقهی ذکر می‌شود، همچون امکان تقلید که در نگرش کلامی چنین خصوصیتی وجود ندارد. این‌گونه موارد، مبتنی بر نزاع بین کلام و فقه نیست، بلکه به علت اختلاف موضوع نگرش فقهی و اختلاف حوزه بحث فقهی از حوزه کلامی است و نباید آن را به حساب ثمره نزاع گذاشت.

نکته قابل توجه اینکه تلقی عمومی کسانی که وجه کلامی بحث ولایت فقیه را مطرح می‌کنند عمدتاً به کلام قدیم و سنتی باز می‌گردد و حال آنکه بی‌تردید می‌توان ولایت فقیه را از منظر مباحث کلام جدید نیز مورد توجه قرار داد. مهمترین دلیل بر اینکه بحث ولایت فقیه، رابطه وثیقی با این حوزه از مباحث دارد این است که هرگونه موضع‌گیری در برخی مسائل کلام جدید، دارای آثاری در بحث ولایت فقیه خواهد بود؛ به‌گونه‌ای که هرگونه تحول در آن، موجب تحول در این نظریه نیز می‌گردد. به‌طور مثال مباحثی همچون انتظار از دین - حداقلی و حداکثری - قلمرو دین، آزادی، مباحث معرفت‌شناسی؛ همچون قرائت‌های مختلف از دین، هرمنوتیک و... همگی با بحث ولایت فقیه و احکام آن ارتباطی تنگاتنگ دارند و دقیقاً به‌واسطه چنین ارتباطی است که هیچ‌گاه نمی‌توان با پرداختن به بحث ولایت فقیه از یک جنبه، از پرداختن به آن از دیگر جنبه‌ها بی‌نیاز شد.

### نتیجه‌گیری

بحث ولایت فقیه می‌تواند هم در علم کلام و هم در علم فقه مورد بحث قرار گیرد، با این تفاوت که به علت اینکه در علم کلام، تنها درباره فعل خداوند بحث می‌شود به

سؤالاتی از ولایت فقیه پاسخ داده خواهد شد که مربوط به فعل خداوند باشد و در عین حال همین بحث می‌تواند در علم فقه نیز مطرح شده و به سؤالی که مربوط به حکم افعال انسانها است، پاسخ بدهد. در نتیجه اساساً طرح این بحث که ولایت فقیه اگر بحثی فقهی باشد، پس کلامی نیست و یا اگر کلامی باشد، فقهی نیست، هیچ‌گونه ثمری ندارد.

### یادداشت‌ها

۱. ر.ک: محسن کدیور، حکومت ولایی، ۱۳۷۷.
۲. برای اطلاع بیشتر در این زمینه مراجعه شود به سیدعلی شفیعی، «ولایت فقیه و جایگاه آن در علم کلام»، مجله حکومت اسلامی، سال دوم، ش چهارم، زمستان ۷۶. همچنین کتاب نقد، سال اول، ش دوم و سوم: ۳۹۵ به بعد و همچنین آیت‌الله محمد مؤمن، «مبادی ولایت فقیه»، مجله حکومت اسلامی، سال اول، ش دوم، زمستان ۷۵.

### منابع و مأخذ

۱. آمدی، سیف‌الدین، غایة المرام فی علم الکلام، قاهره، المجلس الاعلی للشؤون الاسلامیه، ۱۳۹۱ق.
۲. الجرجانی، علی بن محمد، شرح المواقف، مصر، مطبعة السعادة، ج ۱، ۱۳۲۵ق.
۳. ایچی، عضدالدین، شرح مواقف، انتشارات شریف رضی، ج ۱، ۱۴۱۲.
۴. جوادی آملی، عبدالله، ولایت فقیه؛ ولایت فقاقت و عدالت، قم، مرکز نشر اسراء، ج ۱، ۱۳۷۸.
۵. -----، ولایت فقیه و رهبری در اسلام، مرکز فرهنگی رجاء، ج ۴، ۱۳۷۵.
۶. سروش، عبدالکریم، «باور دینی، داور دینی»، فربه‌تر از ایدئولوژی، مؤسسه فرهنگی صراط، اسفند ۱۳۷۲.
۷. شفیعی، سیدعلی، «ولایت فقیه و جایگاه آن در علم کلام»، مجله حکومت اسلامی، ش ۶، زمستان ۱۳۷۶.
۸. فیاض لاهیجی، عبدالرزاق، شوارق الالهام، اصفهان، انتشارات مهدوی، بی‌تا.
۹. کدیور، محسن، حکومت ولایی، تهران، نشر نی، ۱۳۷۷.
۱۰. کربلایی پازوکی، علی، ولایت فقیه؛ مسأله‌ای کلامی یا فقهی؟، مجله فقه، ش ۳۵، ۱۳۸۲.
۱۱. مؤمن، محمد، «مبادی ولایت فقیه»، مجله حکومت اسلامی، ش ۲، زمستان ۱۳۷۵.
۱۲. میرداماد، تعلیقات اصول کافی، مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی، ۱۳۸۶.
۱۳. نامدار، مظفر، مبانی مکتب‌ها و جنبش‌های سیاسی شیعه در صد سال اخیر، تهران، پژوهشگاه علوم و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۶.